

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید "غزل" غنی زاده
ویرجینیا - ۸ سپتمبر ۲۰۱۳

التماسِ عشق

آه خدایا!

کاش امروز میتوانستم کنار رود آرامی بروم و با ماهیان طلائی پاکدل سخن بگویم . کاش اسرار درونم را فقط آن جانداران بیگانه با بغض و کینه، میدانستند. کاش آبخار جاری دیده ام را به ودیعه آستان آبی یک دریاچه شور میسپردم و لحظاتی چند حریر آرامش را لمس میکردم.

شاید وجودم به عطیه ای عادت کرده است که دست رحمتبار تو برایم آورد و بذر محبتی را در زمین دلم پاشید که حاصلش سوز و درد و آتش نهان من است.
آن گاه که آبخار چشمانش اشک اندوه میپاشد و کرانه های قلبش را ابر حسرت تیره میسازد، عبارتهای شادی روی کلام من پارچه پارچه میشوند.

خداوندا!

از آوانی که در آئینه غبارآلود زندگانی خویشتن را یافتم، با الفبای محبت و عشق کتاب قلبم را حروف چیدم و با انگشت حقیقت روی شیشه زمان نوشتم که عشق مال من، غرور من و ایمان من است. اما با هر دستی واژه های عاطفه ام خط خطی شد. روی شیشه عمرم ناخنهای خشم خراش کشید و غرورم پایمال فصل سرد گردبادهای بی عاطفه گردید.
آری! هر روز جنازه قلبم را در قبرستانهای سرد بدنبال مکان آرامش سرگردان میدیدم، ولی هرگوشه و کرانه ای در تردید پذیرش این توتۀ خاکی بود و کسی هم هرگز تقدیش نکرد.

اکنون که زیبایی لحظه های پر بار محبتم در آستانهٔ یک آرزوی پاک ظهور کرده است،
با اشک التماس به درگاه تو آمدم؛ ای حقیقت بین بی همتا!
هدیه ات را از من مگیر، که با تیغ درد بند بند وجودم جدا میشود و فریادم در گنبد های
فراموشی بی اثر میگردد. هدیه ات را از من مگیر که دیگر سکوتی در سایهٔ سرد دیوارها
خواهم بود و باز گمنامی در شهر سرد زندگانی. هدیه ات را از من مگیر که با او در تار
و پود هستیم غنچه های عطر آگین مهر و صفاء میشگد و چمن چمن گل میکند. شاید این
سرنوشت از خم کوچه های زندگانی به وادی پرنور تدبیرم برَد. هدیه ات را از من مگیر!

(ناهِید "غزل" غنی زاده - ۳۰ جولای ۲۰۱۳)